



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و پنجاهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۲ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۷

أَبْ ذَكَرِ حَقَّ وَ، زنبور این زمان

هست یادِ آن فلانه و آن فلان

هنگامی که زنبورهای فکر و مسائل ذهنی که یاد فلان مسئله و فلان چیز و فلان کس است، مرتب شدیدتر شده و به انسان حمله می‌کنند، در این هنگام ذکر حق کردن که همان تسلیم، گشودن فضا و عدم کردن مرکز است، مانند آبی است که او را از شرّ این زنبورها در امان می‌دارد.

نکته: مسائل ما از جایی ایجاد می‌شود، که مرتب ذهن را به مرکزمان می‌آوریم.

قرآن کریم، سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۸

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»

«...آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۸

دَمَ بَخُورِ دَرِ أَبِ ذَكَرٍ وَ صَبْرِ كُنْ

تا رهی از فکر و وسواسِ کهن

مراقبه و تکرار اشعار مولانا را ذکر خود قرار ده و در آب فضای گشوده شده نفس خود را نگه دار و صبر کن تا از افکار و وسوسه‌های کهنه من ذهنی [که مانند زنبور تو را نیش می‌زنند] نجات پیدا کنی.



نکته: منظور از وسواس کهنه این است که ما از نسل‌های قبل یاد گرفته‌ایم برای حل مسائلمان براساس من‌ذهنی و دردها، بی‌اختیار و بدون وقفه فکر کنیم، درحالی‌که من‌ذهنی خودش کارخانهٔ مسئله‌سازی است و هرگز مسائل ما را حل نخواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

چون به من زنده شود این مُرده‌تن

جان من باشد که رو آرد به من

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] وقتی جان مردهٔ من‌ذهنی که از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند در اثر فضاگشایی به زندگی مرتعش شود، دیگر این خود زندگی است که از همانیدگی‌ها آزاد شده و به سوی خودش حرکت می‌کند و انسان به وحدت مجدد هشیارانه با خداوند می‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

من کنم او را از این جان محتشم

جان که من بخشم، ببیند بخششم

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] من انسان فضاگشا را از این جان که در واقع «انباشتگی هشیاری خالص» است، بزرگ و شکوهمند می‌سازم و جانی که من به او می‌بخشم، بخشش و لطف مرا می‌بیند و آن را درک می‌کند و دیگر با چیزها همانیده نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان نامحرم نبیند روی دوست

جز همان جان کاصل او از کوی اوست



جان نامحرم من ذهنی نمی تواند از طریق پریدن از فکری به فکر دیگر روی دوست یا خداوند را ببیند و به کرم و بخشش او آگاه شود، مگر همان هشیاری خالصی که از جنس خود زندگی است و با فضاگشایی از همانیدگی ها آزاد می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴

رو اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ باش

خاک بر دلداریِ اَغیارِ پاش

برو نسبت به کافران سخت و با صلابت باش و بر سر عشق و دوستی نامحرمان بدنهاده، خاک بپاش.

[به عبارتی نسبت به من ذهنی ات که همواره می خواهد چیزی را به مرکز تو بیاورد و همچنین انسان هایی که به درد ارتعاش می کنند و می خواهند دردهای تو را نیز به ارتعاش درآورند، سخت گیر باش، اما با خود اصلی ات شفیق و مهربان باش یعنی همواره در پیدا کردن حقیقت خویش بکوش]

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«...أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ...»

«...بر کافران سخت گیر و با خود شفیق و مهربانند...»

[مفهوم آیه این نیست که ما با من ذهنی فکر کنیم فقط ما دیندار هستیم و دیگران که باورهایی غیر از باورهای ما دارند جزو کفار هستند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵

بر سر اَغیارِ چون شمشیر باش

هین مکن روباه بازی، شیرباش



نسبت به آن چه ذهن نشان می‌دهد و تو شهوتِ این را داری که به صورتِ همانیدگی آن را در مرکزت قرار داده، حول محورش بچرخ و از آن زندگی بگیری، مانند شمشیر قاطع و بُرنده باش یعنی با شناسایی و حضور ناظر آن را از مرکزت دور کن. همچنین آگاه باش، مبادا مانند روباهِ فریبکار مرکز انباشته از همانیدگی‌هایت را انکار کرده و بگویی «مرکزم عدم است و هیچ همانیدگی ندارم»، بلکه همچون شیر دلیر و شجاع باش و تسلیم من‌ذهنی خود و دیگران نشو.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۶

تا ز غیرت از تو یاران نَسْکَلند

ز آن که آن خاران عدوّ این گُند

*سکَلیدن: پاره کردن، بُریدن

تا یاران و انسان‌هایی که به حضور زنده‌اند، از روی غیرت از تو جدا نشوند. زیرا این تبهکاران و انسان‌های من‌ذهنی مانند خارهایی هستند که با گُل حضور یا همان هشیاری واحد در انسان‌های زنده به زندگی دشمنی دارند. [به عبارتی قرین شدن با من‌ذهنی و راه یافتن هر همانیدگی به مرکز، گُل حضور انسان را پریر می‌کند].

نکته: غیرت زندگی این است که تا زمانی که انسان، من‌ذهنی و شهوت همانیدگی‌ها را دارد، نمی‌تواند وارد فضای یکتایی شود. در این صورت او به منظور آمدنش که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است نیز هرگز نائل نخواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷

آتش اندر زن به گُرگان چون سپند

ز آن که آن گُرگان عدوّ یوسف‌اند



گرگ من ذهنی خود و دیگران را مانند اسپند، درون آتش بریز، چراکه این گرگ‌ها همگی دشمن یوسفیت و زنده بودن انسان به خداوند هستند. [گرگ نماد هر کس و هر چیزی است که به مرکز ما راه یافته، حضور ما را می‌درد و با ایجاد درد ما را نیز به گرگ تبدیل می‌کند، در نتیجه هشیاری ما و همچنین هشیاری دیگران به وسیله تأثیر قرین مورد حمله قرار می‌گیرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقل جزوی گاه چیره، گه نگون

عقل کلی ایمن از ریب‌المنون

*ریب‌المنون: حوادث ناگوار روزگار

عقل جزوی یا عقل من ذهنی که گاهی در کارها موفق می‌شود و گاهی شکست می‌خورد، به طور کلی از حوادث ناگواری که زندگی با قانون «قضا و کُنْ فِکَان» پیش می‌آورد تا او را بیدار کند، در امان نیست. اما عقل کل یا خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند و با فضاگشایی جریان می‌یابد همیشه از چنین حوادثی دور و ایمن است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۸

جان بابا گویدت ابلیس، هین

تا به دم بفریبَدت دیو لعین

ای انسان به هوش باش که شیطان برای فریب تو خود را مانند پدری شفیق و مهربان نشان می‌دهد و تو را جان بابا خطاب کرده و می‌گوید ای فرزندم بیا و این چیز را در مرکزت بگذار تا از طریق تو ببینم. اما در واقع او می‌خواهد با سخنان افسون‌کننده خود تو را فریب دهد. [به عبارتی ما عقل من ذهنی را عقل می‌دانیم و از طریق همانندگی‌ها فکر و عمل می‌کنیم، اما با این کار هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهیم.]



قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ»

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاهشان را که از آن‌ها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مباد از فرشتگان یا جاویدانان شوید.»

[انسان‌ها و از جمله آدم و هوا همه از یک هشیاری و خداییت بودند و نمی‌دانستند که با هم تفاوت دارند، بنابراین چیزی را از هم نمی‌پوشاندند و قایم نمی‌کردند، اما از زمانی که آن دو از میوه درخت قضاوت خوردند، تفاوت‌ها مهم شد و به‌جای این که طبق وعده شیطان جاودانه شوند، دچار ترس شدند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۹

این چنین تلبیس با بابات کرد

آدمی را این سیه‌رُخ، مات کرد

* تلبیس: نیرنگ ساختن، پنهان کردن حقیقت، پنهان کردن مکر خویش

شیطان ملعون این‌گونه پدرت حضرت آدم را فریب داد و آدمی را این روسیاه مات کرد.

نکته ۱: وقتی انسان در ذهن است تفاوت‌ها جدی شده و به تفاوت‌های هم‌دیگر واکنش نشان می‌دهد. اما وقتی از جنس زندگی می‌شود، آن یک زندگی را در همه شناسایی کرده و تفاوت‌ها زیبا می‌شود.

نکته ۲: جنگیدن ادیان و ترسیدن انسان‌ها از یک‌دیگر نیز محصول دید من‌ذهنی و اهمیت دادن به تفاوت‌هاست.



نکته ۳: انسان‌ها در ذهن نیز بسیار به هم شبیه می‌باشند، چراکه همه نوکر شیطان هستند، هرچند به علت تفاوت همانندگی‌ها متفاوت به نظر می‌رسند.

نکته ۴: تنها در صورتی جاودانه می‌شویم که خود خدا را در مرکزمان بگذاریم، زیرا فقط خداوندست که نمی‌میرد و اصل ما هیچ‌گاه مرگ‌پذیر نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰

بر سر شطرنج چُست است این غُراب

تو مبین بازی به چشم نیم‌خواب

*چُست: چابک، چالاک

*غُراب: کلاغ سیاه، زاغ

این کلاغ سیاه، شیطان، هنگام بازی شطرنج بسیار چابک است و وقتی انسان می‌خواهد مرکزش را عدم کند، فوراً یک جسم یا یک درد را در مرکزش می‌گذارد؛ بنابراین مبادا درحالی‌که در خواب همانندگی‌ها هستی، با چشم نیم‌باز با او بازی کنی و بگویی که می‌توانم مرکز را عدم کنم و بازی را از او بپریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعل حق بُد غافل چو ما

ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمتِ کار حضرت حق بی‌خبر نبود. [هر موقع ما نیز مانند حضرت آدم به گناه خود اعتراف کرده، بپذیریم که زندگی خود را با سبب‌سازی ذهنی خراب کرده‌ایم و اشتباهات خود را گردن دیگران نیندازیم، از جنس حضرت آدم خواهیم شد. و این یکی از نشانه‌های پیشرفت ماست.]



قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا، به خود ستم کردیم و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیان کاران خواهیم بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بما اغویتتی

کرد فعل خود نهان، دیو دنی

*دنی: فرومایه، پست

شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت. [ما نیز اگر من ذهنی و مرکز جسمی خود را که از جنس درد است انکار کنیم، نپذیریم که آینه نیستیم، ترازو در مرکز خود نداریم و تمام مسئله و موانع زندگی مان را به خدا و دیگران نسبت دهیم، دراین صورت از جنس شیطان شده و گمراه می شویم.]

نکته ۱: باید از خودمان سؤال کنیم که آیا زندگی برای ما در چیزهایی مثل بچه، همسر، پول، متعلقات و باورهایمان خلاصه شده است؟

نکته ۲: ذهن ما مرتب با آوردن چیزها به مرکز و زندگی خواستن از آنها ما را وسوسه می کند.

نکته ۳: راه مستقیم، راه فضاگشایی و مرکز عدم است.



قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۴۵

کوه بود آدم، اگر پُرمار شد

کانِ تریاق است و بی‌اضرار شد

*تریاق: پادزهر

*اضرار: ضرر کردن

حضرت آدم در مثل مانند کوه بود. هرچند که آن کوه پُر از مارِ همانیدگی شده و او را دچار لغزش کرد، ولی با فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه، پذیرش اتفاق این لحظه و نرفتن به ذهن، به معدنِ پادزهر فضای گشوده‌شده تبدیل شد. بنابراین مارها نتوانستند به او ضرری برسانند.

نکته: اگر ما فضا را ببندیم و منقبض شویم، دیگر معدن تریاق و بی‌نهایت فراوانی خداوند نیستیم، بلکه نوکر شیطان هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۲

قُلْ أَعُوذُ بِكَ خَوَّانِدَ بَايْدَ كَايَ أَحَدَ

هین ز نَقَّاتِ افغان، وَز عَقْدَ



*قُلْ: بگو

*أَعُوذُ: پناه می برم.

*نَفَاثَات: بسیار دمنده

*عُقَد: جمع عقده، گره‌ها

در این صورت باید سوره «قُلْ أَعُوذُ» را بخوانی و بگویی که ای خداوند یگانه، به فریاد رس از دست این دمندگان و این گره‌ها. [ما با مرکز همانیده و عمل کردن با هشیاری جسمی مدام در حال ایجاد دردییم و زندگی زنده را به تله می‌اندازیم، گره ایجاد می‌کنیم و با زنده نگه داشتن این رنجش‌ها و دردها مرتب در حال دمیدن به این گره‌ها هستیم. همچنین من‌های ذهنی دیگر با مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها و با ارتعاش در این گره‌ها می‌دمنند.]

نکته: باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا ما زندگی را می‌گیریم و تبدیل به گره می‌کنیم؟ آیا ما قوه و پتانسیل رنجیدن داریم؟ آیا با یادآوری لحظه‌به‌لحظه دردهایمان همواره به گره‌ها می‌دمیم، یا با فضاگشایی و عدم کردن مرکز از این که نوکر شیطان باشیم به خدا پناه می‌بریم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۳

می‌دمند اندر گره آن ساحرات

الغیاث المٌستغاث از بُرد و مات

*الغیاث: کمک، یاری، فریادرسی

*المٌستغاث: فریادرس، کسی که به فریاد درماندگان رسد.



آن زنان جادوگر در گره‌های افسون می‌دمند. ای خداوندِ دادرَس به فریادم رس از غلبهٔ دنیا و مقهور شدنم به دست دنیا. [زمانی که چیزهای ذهنی به مرکزمان می‌آید و ما نمی‌توانیم جلوی آن را بگیریم، و مرتب برحسب همانیدگی‌ها فکر و عمل کرده و درد ایجاد می‌کنیم، در این صورت دنیا از ما برده‌است و ما مات شده‌ایم.]

نکتهٔ ۱: هر انسانی که دچار جبر است و می‌گوید کاری نمی‌توانم بکنم، دائماً برحسب همانیدگی‌ها و دردها فکر و عمل می‌کند و اگر به او بگویند اشتباه می‌کند، ناموس و پندار کمالش اجازهٔ پذیرفتن اشتباهاتش را نمی‌دهد و زندگی را تبدیل به درد، مانع، مسئله و دشمن می‌کند و مدام در حال کارافزایی است، این شخص مات شده و دنیا از او برده‌است. یکی دیگر از موارد مات شدن و بردن دنیا از ما انسان‌ها، انتقاد و عیب‌جویی است که در این صورت باید از خود پرسیم آیا پیشنهاد و راه‌حلی هم برای قصهٔ مصیبتِ وضعیت‌ها ارائه می‌دهیم یا نه فقط ناله و شکایت می‌کنیم؟

نکتهٔ ۲: باید از خودمان سؤال کنیم که آیا دنیا از ما برده و ما مات شده‌ایم؟ مثلاً در خود بازبینی کنیم که آیا ما چاره‌ای داریم که خود را نجات دهیم، یا نه مسئولیت اشتباهاتمان را نمی‌پذیریم، جبر بر ما چیره شده و می‌گوییم کاری از دستمان بر نمی‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۴

لیک برخوان از زبان فعل نیز

که زبان قول سست است ای عزیز

ای عزیز من، ای انسان، این سوره را فقط با ذهن نخوان، بلکه بدان عمل کن. تغییری در حال خود بده، فضا را باز کن و بگذار زندگی از زبان تو حرف بزند و عمل کند، چراکه زبان ذهن، زبان حرف زدن، سست است و به درد نمی‌خورد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۱

ز آن که فرزین بندها داند بسی

که بگیرد در گلویت چون خُسی

*فرزین: مهرهای در شطرنج که امروزه به آن وزیر هم می گویند.

من ذهنی که نماینده شیطان است، فن و حیل‌های زیادی می‌داند و هر لحظه با زدن یک عینک همانیدگی بر چشمت، مانند خاری راه گلویِ عدمِ تو را می‌گیرد و نمی‌گذارد غذای نور و فضاگشایی بخوری.

نکته: همانیدگی با چیزها گاهی خود را به ما نشان نمی‌دهد و شناسایی نمی‌شود و این یکی دیگر از مکرهای ذهن است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۲

در گلو ماند خُسی او سال‌ها

چیست آن خُسی؟ مهرِ جاه و مال‌ها

*خُسی: خار و خاشاک

خس و خاشاک این شیطان ملعون سال‌ها راه گلوی هشیاری تو را بسته است. آن خس چیست؟ آن خس، مهرِ جاه، مال و عاشق شدن بر جسم و هر همانیدگی‌ای است که مانع خوردن غذای نور می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۳

مالُ خُسی باشد، چو هست ای بی‌ثبات

در گلویت مانع آبِ حیات



ای کسی که با مرکزی پر از همانیدگی سکون و ثبات نداری و متزلزلی، مال و ثروتی که با آن همانیده می شوی، مانند خَس است، و تا وقتی که آن خَس راه گُلوی هشیاری ات را بسته، امکان ندارد آب حیات به تو برسد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۴

صورتی را چون به دل ره می دهند

از ندامت آخرش ده می دهند

*ده دادن: منزجر شدن

وقتی یک صورت ذهنی به مرکز انسان راه می یابد و او حول محور آن همانیدگی می گردد و فکر و عمل می کند، سرانجام طبق طرح «قضا و کُن فکان» الهی که باید مرکز انسان عدم باشد، از شدت پشیمانی نسبت به آن همانیدگی اظهار تنفر و انزجار می کند.

نکته: ما باید در روز چندین بار این شعر را بخوانیم و در خودمان بازبینی کنیم که آیا صورتی به مرکز ما راه یافته است یا نه.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

حُبِّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يَصِمُّ

نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمِ

ای انسان، عشق تو به اشیا یا به تصویر ذهنی انسان ها و قرار دادن آن ها در مرکزت، تو را به لحاظ گوشِ عدم و هشیاری نظر کور و کر می کند. پس با من ستیزه نکن و این گناهی را که با من ذهنی یا نفس سیاه کارت انجام داده ای، گردن دیگران نینداز.



نکته ۱: همانندگی با اشخاص، املاک، پول، مقام‌های دنیایی، باورهای ذهنی، دردها و هر چیزی که می‌تواند به ما تعلق داشته باشد، ما را نسبت به خداوند و مرکز عدم کور و کر می‌کند.

نکته ۲: اگر در مرکز انسان هیچ همانندگی‌ای نباشد و مرکزش عدم شود، وجودش آینه می‌شود و انسان‌های دیگر می‌توانند خودشان را در آینه مرکز او ببینند.

نکته ۳: اگر کسی آینه شود با هیجان واکنش نشان نمی‌دهد و دچار خشم، درد، عصبانیت، حسادت، رنجش و دیگر هیجانات نمی‌شود و روابطش را با دیگران خراب نمی‌کند.

نکته ۴: با توجه به حدیثی که از پیامبر اسلام ذکر شد این سؤال پیش می‌آید که چرا دینداران این قدر با جاه و مقام‌های این دنیایی همانیده می‌شوند.

حدیث

«حُبُّكَ الْآتِيَّةُ يَوْمَ يَوْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیا تو را کور و کر می‌کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

کوری عشق‌ست این کوری من

حُبِّ يَوْمِي وَ يُصِمُّ اسْتِ اِي حَسَن

[مولانا از زبان انسان زنده‌شده به زندگی می‌گوید: اگر من دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است، چراکه در اثر یکی شدن با زندگی، دیگر چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم نمی‌دانم و آن‌ها را به مرکز نمی‌آورم. ای



انسان، بدان که عشق موجب کوری و کوری می‌شود، یعنی حالتی که انسان در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز به زندگی زنده شده و دیگر هرآن چه را ذهن نشان می‌دهد مهم نمی‌داند و برحسب آن‌ها فکر و عمل نمی‌کند.

نکته: باید هر لحظه از خود پرسیم که آیا نسبت به چیزهایی که ذهنمان نشان می‌دهد، کور و کر هستیم؟ آیا مقصود ما فقط زنده شدن به زندگی است و برای رسیدن به این منظور فضاگشایی می‌کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو

مقتضای عشق این باشد بگو

*مقتضا: لازمه، اقتضاشده

من نسبت به هر چیزی که به جای عدم یا خداوند در مرکز قرار بگیرد، نابینا هستم، چراکه لازمهٔ عشق، یعنی وحدت مجدد با خداوند، همین است که در اطراف اتفاقات فضاگشایی کنم تا آن‌ها به مرکز نیایند و از هرآن چه که ذهن نشان می‌دهد چشم بپوشم. پس ای انسان، تو نیز با عمل کردن به این اصل، آن را بیان کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۱۱

گوهرِ باقی، در آ در دیده‌ها

سنگِ بستان، باقیان را برشکن

ای گوهرِ باقی، ای خداوند به صورت حضور ناظر در دل و دیدهٔ انسان‌هایی که اتفاق این لحظه را جدی نگرفته، فضا را باز کرده و مرکزشان عدم شده‌است، قدم بگذار. سپس سنگ هشیاری حضور را بردار و بر باقیان، همهٔ همانیدگی‌هایی که مرکز عدم را اشغال کرده‌اند، بزن و آن‌ها را بشکن به این ترتیب طرز دید من ذهنی را اصلاح کن.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com